

A Reflection on the Judicial Competence of the Head of the Judiciary with Particular Reference to Article 477 of the Criminal Procedure Code

(Type of Paper: Research Article)

Jalaleddin Qiasi^{1*}, Mohammad Rajabi²

Abstract

Following the amendment of Article 157 of the [Iranian] Constitution in 1989 whereby it was provided that the Iranian judiciary will be presided over by a single person – called the Head of the Judiciary- instead of the Supreme Judicial Council, one important challenge was the judicial competence of the head of the judiciary which had proponents and opponents at the time. However, after the amendment of Article 157, the Consultative Assembly (the Iranian parliament) adopted laws that recognized the judicial competence of the head of the judiciary. This approach led to the adoption of Article 477 of the Criminal Procedure Code. By studying the negotiations of the Constitutional Revision Council, this paper aims to find the intention of the constitutional legislator about the existence or lack thereof the judicial competence of the head of the judiciary. It will also evaluate Article 477 of the Criminal Procedure Code as the latest law which approves the judicial competence of the head of the judiciary. We conclude that the Consultative Assembly conferring judicial competence to the head of the judiciary is contrary to the text and spirit of the Constitution and has no functional rationale.

Keywords

constitution, statutes, constitutional legislator, the Guardian Council, head of the judiciary, judicial competence.

-
1. Associate Prof., Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran
Email: jalalghiasi2001@yahoo.com
 2. Ph.D. Candidate, Department of Criminal Law and Criminology, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran. (Corresponding Author). Email: mo.rajabi.ac@gmail.com
- Received: January 14, 2020 - Accepted: May 10, 2020



This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

تأملی بر «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه؛ با نگاه ویژه به ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری

(نوع مقاله: علمی - پژوهشی)

جلال‌الدین قیاسی^۱، محمد رجبی^{۲*}

چکیده

پس از بازنگری در اصل ۱۵۷ قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ و اعطای ریاست قوه قضاییه به شخص واحد (جایگزین نظام ریاست شورایی)، یکی از مناقشات جدی مربوط به «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه بود که در زمان تصویب اصل مذکور نیز موافقان و مخالفانی داشت. با این حال پس از تصویب اصل ۱۵۷ ق.ا قوانینی از سوی مجلس به تصویب رسید که «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه را به رسمیت شناخت. سیر نهایی این قوانین به تصویب ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری منجر شد. در نوشته حاضر سعی شده با بررسی مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، مراد قانونگذار اساسی در خصوص «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه کشف شود. در ادامه، سیر قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی در پرتو رویکرد قانون اساسی در خصوص صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه محل توجه قرار گرفته است. نهایت اینکه، با تأمل در فرایند تصویب و نیز نظرهای شورای نگهبان به‌ویژه ناظر به ماده ۴۷۷ ق.ا.د.ک به‌عنوان آخرین قانون مصوب در خصوص صلاحیت مذکور، به این نتیجه دست یافته‌ایم که با وجود به رسمیت نشناختن «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه در قانون اساسی، قانونگذار عادی در مغایرت با ظاهر و روح قانون اساسی و نیز بدون منطق توجیهی کارکردی اقدام به اعطای صلاحیت مذکور به رئیس قوه قضاییه کرده است.

کلیدواژگان

رئیس قوه قضاییه، شورای نگهبان، صلاحیت قضایی، قانون اساسی، قانون عادی، قانونگذار اساسی.

1. Email: jalalghiasi2001@yahoo.com

۱. دانشیار حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم، قم، ایران.

2. دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

2. Email: mo.rajabi.ac@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۰/۲۴ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۲۱

مقدمه

نحوه مدیریت در قوه قضائیه، از محورهای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ بوده است. در سال‌های پس از تصویب قانون اساسی (۱۳۵۸) که مدیریت قوه قضائیه بر عهده شورای عالی قضایی بود، عواملی همچون سکوت قانون اساسی در خصوص رئیس شورای عالی قضایی و نیز نبود طرحی واحد برای تصمیم‌گیری‌های قوه قضائیه (عمید زنجانی، ۱۳۸۷: ۲۳۱)، عدم تجربه قضایی اعضای شورای عالی قضایی با وجود شرط اجتهاد آنها، پیچیدگی و دشواری اداره دادگستری به خصوص برای تحول آن از یک نظام عرفی جاافتاده به نظام قضایی شرعی و نبود تجربه کافی و موفق در کار شورایی مربوط به امور مدیریتی و اجرایی (مهرپور، ۱۳۹۳: ۳۴۷)، وجود اختلاف نظر بین اعضای شورا و پاسخگو نبودن مسئولی مشخص در برابر نارسایی‌ها (ورعی، ۱۳۸۶: ۱۴۶)، از جمله دلایل عدم موفقیت شورای عالی قضایی در مدیریت قوه قضائیه به نظر می‌رسید که در نهایت به تقویت فکر مدیریت متمرکز این قوه انجامید. این موضوع به حدی بود که عدم تفکیک وظایف اعضای شورای عالی قضایی که به کندی یا حتی در برخی موارد تعطیلی امور قضایی در کشور منجر شده بود، به اظهار گلایه و نارضایتی امام خمینی انجامید که در برخی نامه‌های ایشان مشهود است.^۱ بر همین اساس یکی از محورهای تعیین شده به منظور بازنگری در قانون اساسی مبتنی بر نیازها و آسیب‌های ساختارهای موجود در قانون اساسی، تمرکز در مدیریت قوه قضائیه بود (ر.ک: خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۳۶۴-۳۶۳).

پس از بازنگری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و تصویب اصل ۱۵۷ ق.ا یکی از وظایف رئیس قوه قضائیه، ریاست بر امور قضایی این قوه تعیین شد. این موضوع پس از تصویب تاکنون با ابهاماتی مواجه بوده است؛ ابهاماتی که گاه به درستی بیان نشده و گاه به پاسخ صحیح و جامعی دست نیافته‌اند. یکی از مهم‌ترین این ابهامات آن بوده که آیا رئیس قوه قضائیه صلاحیت قضایی دارد یا خیر؟ اگرچه پاسخ به این پرسش تاکنون عرصه نزاع صاحب‌نظران بوده، به نظر می‌رسد این پرسش و پاسخ به آن به درستی تبیین نشده است. با ملاحظه مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی و تأمل در اصل ۱۵۷ ق.ا به نظر می‌رسد نزاع اصلی در این اصل آن است که

۱. برای نمونه ایشان در یکی از نامه‌ها به شورای عالی قضایی متذکر شدند: «... تقسیم کار قضایی موجب می‌شود تا بدانیم با چه کسی روبرو هستیم، و ظاهراً این امر ضروری است، و حفظ قانون هم در این صورت امکان دارد. اینجانب تحمل تعطیل حکم خدا را ندارم. اگر کم کاری شود، خود همان گونه که در چند مورد اقدام کرده‌ام مستقیماً اقدام می‌نمایم» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۴۲). همچنین ر.ک: خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۳۵ و ۲۴۵. این امر در نهایت به تقسیم موقت وظایف میان اعضای شورا با توافق سران سه قوه و اعضای شورای عالی قضایی با تأیید امام خمینی منجر شد (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۲۱: ۲۶۵-۲۶۴).

آیا رئیس قوه قضاییه از حیث ریاست بر این قوه می‌تواند به پرونده‌های قضایی رسیدگی و اقدام به صدور حکم کند یا خیر؟ پاسخ به این پرسش مستلزم مفروض دانستن شأن قضایی رئیس قوه قضاییه است؛ چراکه براساس مبانی فقهی، مجتهد عادل آگاه به امور قضایی (مذکور در اصل ۱۵۷ ق.ا) دارای شأن قضاست. اما سؤال اینجاست که در نظام جمهوری اسلامی ایران با توجه به اینکه انتخاب قضات و رسیدگی به دعاوی مستلزم طی کردن فرایندهای خاص و قانونی است، به صرف داشتن این شأن می‌توان اقدام به رسیدگی قضایی کرد یا خیر؟ به عبارت دیگر، آیا داشتن «شأن قضایی» به معنای داشتن «صلاحیت قضایی» است یا خیر؟

همچنان که این ابهامات در قانون اساسی جولانگاه تشست آرا و عقاید صاحب‌نظران بود، قوانینی از سوی مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید که برای رئیس قوه قضاییه «صلاحیت قضایی» به رسمیت شناخت. نکته شایان توجه اینکه با وجود نقد قوانین مذکور از سوی نویسندگان و صاحب‌نظران، نکته اصلی در این میان مورد غفلت قرار گرفته است؛ توضیح آنکه، با مراجعه به آثار مذکور شاهدیم که «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه تنها از حیث کارکردها و آثار منفی مورد نقد و نفی قرار گرفته است؛ غافل از آنکه اصل این صلاحیت، برداشتی ناصواب از قانون اساسی در خصوص وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه است. به عبارت دیگر، بر این پنداریم که قانون اساسی چنین صلاحیتی را برای رئیس قوه قضاییه به رسمیت نشناخته است تا به سراغ کارکردهای مطلوب یا نامطلوب آن برویم.

نوشته حاضر به دنبال کشف مقصود قانونگذار اساسی در خصوص وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه و در پرتو آن، اثبات عدم صلاحیت قضایی وی است. از این رو ابتدا سعی شده است مراد قانونگذار اساسی از وظایف و اختیارات قضایی رئیس قوه قضاییه تبیین شود. در بخش دوم نیز سیر تقنینی در خصوص اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه با بررسی قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی با تمرکز بر ماده ۴۷۷ ق.ا.د.ک مصوب ۱۳۹۲ به عنوان آخرین اراده مقنن عادی در خصوص این صلاحیت در پرتو مباحث بخش اول و نیز مبتنی بر روند تصویب بررسی خواهد شد.

شایان ذکر است از آنجا که بیشتر آثار موجود در مقام بحث از صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه - چه آنگاه که قانون اساسی عرصه بررسی است و چه آنگاه که قوانین عادی - صرفاً به اثبات یا نفی آن بدون ذکر ادله قابل توجه پرداخته‌اند، عمده تحلیل‌ها و مباحث ارائه شده در نوشته پیش رو مبتنی بر مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی و روند بررسی و تصویب قوانین عادی اعم از مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی و نظرهای شورای نگهبان به عنوان مفسر رسمی قانون اساسی است، که به نظر می‌رسد نقش مهمی در کشف و تفسیر اراده مقنن اساسی و عادی دارند. به عبارتی ابزار مذکور از آن رو استفاده شده که یکی از اهداف نوشته حاضر، نقد تفکر تقنینی قانونگذار اساسی و عادی در این خصوص است.

تحلیل صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در قانون اساسی

از آنجا که مهم‌ترین مبنا به‌منظور اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه در قوانین عادی، به رسمیت شناخته شدن این صلاحیت در قانون اساسی است، باید مقصود قانونگذار اساسی در این زمینه کشف شود. مهم‌ترین سند موجود به‌منظور یافتن این مقصود، سیر تدوین و تصویب اصول قانون اساسی در زمان بازنگری قانون اساسی است. از این‌رو در ادامه اصول ناظر بر شرایط و نیز وظایف رئیس قوه قضاییه و مشروح مذاکرات اعضای شورای بازنگری قانون اساسی به‌منظور تدوین و تصویب اصول مذکور بررسی و تحلیل می‌شود. دلایلی که در قانون اساسی و مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی مؤید ادعای عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه است، به شرح ذیل بیان می‌شود:

۱. دلایل لزوم شرط «اجتهاد» رئیس قوه قضاییه

یکی از شرایط رئیس قوه قضاییه براساس اصل ۱۵۷ ق.ا «اجتهاد» است. در زمان بازنگری قانون اساسی پس از اینکه در متن پیشنهادی کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در مدیریت قوه قضاییه به شورای بازنگری قانون اساسی در اصل ۱۵۷ «اجتهاد» به‌عنوان یکی از شرایط رئیس قوه قضاییه پیشنهاد شد، مطالبی در این جلسات در مقام ایراد و پاسخ به آنها ارائه شد که ما را در درک صحیح از ماهیت وظایف رئیس قوه قضاییه یاری می‌رساند. در واقع با اینکه براساس مبانی شرعی، «اجتهاد» از شرایط قضاوت است (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۴۰: ۱۵؛ عاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۶۲)، هدف از طرح این شرط در قانون اساسی، اعطای «صلاحیت قضایی» به رئیس قوه قضاییه نبوده است. مهم‌ترین دلایل ارائه‌شده از سوی اعضای شورای بازنگری قانون اساسی در این زمینه به شرح ذیل است:

۱.۱ «اجتهاد» به‌دلیل لزوم آگاهی از ماهیت قضایی امور

برخی اعضای شورا با این استدلال که وظایف پیش‌بینی‌شده برای رئیس قوه قضاییه ماهیت قضایی ندارد تا نیازی به شرط اجتهاد برای وی باشد^۱، به مخالفت با لزوم این شرط پرداختند. در واقع در نظر ایشان برای نمونه ارائه طرح‌ها و لوایح به مجلس یا عزل و نصب قضات یا ایجاد تشکیلات لازم که در زمره وظایف رئیس قوه قضاییه است، هیچ‌یک ماهیت قضایی ندارند (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۶۸-۳۶۷).

۱. بر این اساس که اجتهاد از شرایط قاضی است.

مخبر کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در مدیریت قوه قضاییه در پاسخ به پرسش‌ها و ابهامات این مسئله، ریاست بر قوه قضاییه و انجام وظایف محول شده را از آن‌رو مستلزم شرط اجتهاد رئیس می‌داند که اگرچه وظایف رئیس قوه قضاییه در ایجاد تشکیلات لازم در قوه قضاییه و تدوین طرح‌ها و لوایح متناسب با اهداف نظام جمهوری اسلامی ایران در مقام قضاوت نیست، مستلزم آگاهی از ماهیت قضایی امور است (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۶۸، عمید زنجانی؛ نیز ر.ک: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۲۸، مؤمن). در خصوص استخدام و نصب و عزل قضات نیز با توجه به اینکه فرض بر آن است که در نظام اسلامی، قضات از افراد مجتهد و عادل هستند، کسی باید صلاحیت آنها را به‌عنوان رئیس قوه قضاییه تشخیص دهد و تأیید کند که خود مجتهد باشد (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۶۹، عمید زنجانی).

۱. ۲. «اجتهاد» به‌عنوان شرط لازم عرفی یا مستحب مؤکد

یکی از اعضای شورا در مقام جمع‌بندی اظهارات اعضا در خصوص شرط اجتهاد رئیس قوه قضاییه تصریح دارد که اگرچه به نظر اعضا، شرط اجتهاد در رئیس قوه قضاییه ضرورت شرعی ندارد، به‌عنوان شرط لازم عرفی یا مستحب مؤکد، شرط خوبی است؛ چراکه «به هر حال اگر مجتهد عادل‌لی ما داشته باشیم که آگاه به امور قضا باشد، تحقیقاً بهتر از غیر مجتهد است» (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۵۳، هاشمی رفسنجانی). به‌عبارت بهتر چنانکه گذشت، با آنکه براساس مبانی شرعی، اجتهاد شرط لازم برای تصدی منصب قضاست، اعضای شورای بازنگری قانون اساسی شرط مذکور را از این حیث برای رئیس قوه قضاییه لازم ندانسته‌اند. این موضوع قرینه‌ای دیگر است بر اینکه رئیس قوه قضاییه در منظر آنها فاقد صلاحیت قضاست.

۱. ۳. عدم مطلوبیت ریاست «غیرمجتهد» بر قضات «مجتهد»

یکی دیگر از دلایل لزوم شرط اجتهاد رئیس قوه قضاییه در نظر اعضای شورای بازنگری، عدم مطلوبیت ریاست غیرمجتهد بر مجتهدان است، چراکه از یک سو براساس مبانی شرعی، یکی از شرایط قاضی، اجتهاد است و از این‌رو ممکن است برخی قضات در جمهوری اسلامی مجتهد باشند. از سوی دیگر، ریاست مجتهد بر قضات غیرمجتهد اقتضا می‌کند که به‌سبب این برتری، مدیریت به‌نحو مطلوب‌تری اجرا شود (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۶۲-۳۶۱، امامی کاشانی؛ نیز ر.ک: اداره کل امور فرهنگی و روابط

عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۶۴، آیت‌الله خامنه‌ای؛ ۳۳۲، سید هادی خامنه‌ای؛ ۳۳۴-۳۳۵، موسوی اردبیلی^۱).

۴.۱. لزوم انتخاب قضات «مجتهد» توسط رئیس «مجتهد»

یکی دیگر از دلایل اعضای شورای بازنگری قانون اساسی برای لزوم در نظر گرفتن شرط اجتهاد برای رئیس قوه قضاییه آن بود که اگرچه وی مستقیماً کار قضایی به‌عهده ندارد، براساس اصل ۱۶۲ ق.ا. انتخاب رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور که هر دو باید مجتهد باشند، توسط رئیس قوه قضاییه صورت می‌گیرد. از این‌رو انتخاب افراد مجتهد از سوی غیرمجتهد منطقی و صحیح به‌نظر نمی‌رسید (یزدی، ۱۳۷۵: ۶۸۱).

۵.۱. نتیجه

براساس آنچه گذشت، شرط اجتهاد رئیس قوه قضاییه نه از باب اقتضای قضاوت او، بلکه به‌دلیل ریاست وی بر قوه قضاییه است. در واقع با توجه به اینکه کارکرد قوه قضاییه، قضایی است، ریاست بر آن مستلزم آگاهی از ماهیت قضایی امور و به‌تبع شرط اجتهاد است، چراکه یکی از مهم‌ترین منابع نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران «شرع» است. از سوی دیگر، در نظام جمهوری اسلامی ایران براساس مبانی شرعی، یکی از شرایط قضاوت، اجتهاد است؛ اگرچه اشتغال قضات غیرمجتهد در حال حاضر از باب اضطرار است.^۳ به همین سبب ریاست بر قضات مجتهد باید توسط مجتهد باشد نه غیرمجتهد (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۴۶-۳۴۷، موسوی اردبیلی).

۱. همچنین در مقام تعیین شرایط دادستان کل کشور پس از بحث از اینکه با توجه به وظایف او آیا اجتهاد باید شرط انتصاب این مقام باشد یا خیر، این مطلب ذکر شد که: «دادستان کل اگر یک فردی هست که در مجموعه دستگاه قضایی یک سری کارها را به‌عهده می‌گیرد... اگر آن کار ماهیتش قضایی است، بدون تردید شرط آن اجتهاد است، اگر ماهیتش قضایی نباشد، با همین استدلالی که اجتهاد را برای رئیس قوه قضاییه لازم دانستیم یا اینکه کار قضایی نداشت با همین استدلال باید برای دادستان هم شرط اجتهاد را لازم بدانیم» (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۹۱۰، یزدی).
۲. «رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل باید مجتهد عادل و آگاه به امور قضایی باشند و رئیس قوه قضاییه با مشورت قضات دیوان عالی کشور آنها را برای مدت پنج سال به این سمت منصوب می‌کند.»
۳. امام خمینی در پاسخ به استفتایی از سوی یکی از اعضای شورای عالی قضایی در این باره فرمودند: «... متصدی امور قضایی اکثرأ شرایط شرعیه را ندارند ...» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۶: ۴۹۲). ایشان همچنین در نامه‌ای دیگر فرمودند: «در این موقع که اکثریت قاطع متصدیان امر قضا واجد شرایط شرعیه قضاوت نیستند، و از باب ضرورت اجازه به آنان داده شده است، حق تعیین حدود تعزیر را بدون اجازه فقیه جامع‌الشرایط ندارند...» (خمینی، ۱۳۷۸، ج ۱۹: ۴۲۴-۴۲۳).

۲. عالی‌ترین مقام قوه قضاییه

اصل ۱۵۷ ق.ا.پیش از بازنگری سال ۱۳۶۸ بالاترین مقام قوه قضاییه را «شورای عالی قضایی» تعیین کرده بود.^۱ در زمان بازنگری قانون اساسی با هدف ایجاد تمرکز در مدیریت قوه قضاییه، در متن پیش‌نویس مقرر شد که رئیس قوه قضاییه، «عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» باشد. با توجه به اینکه در نظر بیشتر اعضای شورای بازنگری، رئیس قوه قضاییه قاضی نبوده و «در هیچ محکمه‌ای شرکت نمی‌کند و در هیچ‌جا حکم نمی‌دهد»، برخی اعضا پیشنهاد کردند «رئیس دیوان عالی کشور» به‌عنوان بالاترین مقام قوه قضاییه تعیین گردد (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۷۲۲، موسوی اردبیلی)، زیرا بالاترین قاضی ای که در محاکم نظر قضایی می‌دهد، رئیس دیوان عالی کشور است.

مخبر کمیسیون بررسی مسائل مربوط به تمرکز در مدیریت قوه قضاییه در گزارش خود به شورای بازنگری قانون اساسی در مقام توجیه پیش‌نویس اصل ۱۵۷، به دو دلیل بالاترین مقام قوه قضاییه را «رئیس قوه قضاییه» اعلام می‌کند؛ از یک سو عزل و نصب رئیس دیوان عالی کشور توسط رئیس قوه قضاییه صورت می‌گیرد. از سوی دیگر اینکه تمامی «مسئولیت های قضایی» قوه قضاییه با رئیس قوه قضاییه است^۲ (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۷۱۴، عمید زنجانی). بر این اساس در نظر اعضای شورای بازنگری لزومی نداشت بالاترین مقام قوه قضاییه، «قاضی» باشد تا رئیس دیوان عالی کشور به این مقام تعیین شود.

علاوه بر این باید به این نکته توجه داشت که در قانون اساسی هیچ‌گاه مقامی به‌عنوان «عالی‌ترین مقام قضایی» معرفی نشده است. توضیح اینکه، پیش از بازنگری قانون اساسی، براساس بند ۲ اصل ۱۱۰ ق.ا. «نصب عالی‌ترین مقام قضایی کشور» از جمله وظایف رهبری برشمرده شده بود. بررسی و تأمل در مشروح مذاکرات تصویب قانون اساسی نشان‌دهنده آن است که مقصود از این واژه به رسمیت شناختن رئیس دیوان عالی کشور به‌عنوان «عالی‌ترین مقام قضایی کشور» نیست، بلکه مقصود از این واژه در منظر تصویب‌کنندگان قانون اساسی، هر شخص یا هیأتی بوده است که اداره یا ریاست بر قوه قضاییه بر دوش او نهاده می‌شد، فارغ از اینکه بتواند به وی صلاحیت «قضاوت» اعطا کند. از این رو پیش از بازنگری قانون اساسی «شورای عالی قضایی» به‌عنوان «عالی‌ترین

۱. «به‌منظور انجام مسئولیت‌های قوه قضاییه شورایی به نام شورای عالی قضایی تشکیل می‌گردد که بالاترین مقام

قوه قضاییه است و وظایف آن به شرح زیر می‌باشد: ...»

۲. نکته آخر مؤید این برداشت است که رئیس قوه قضاییه عهده‌دار ریاست و مدیریت امور قضایی قوه قضاییه است، نه اینکه صلاحیت قضایی دارد. توضیح این نکته در ادامه خواهد آمد.

مقام قضایی کشور» شناخته می‌شده است. علت اصلی نگارش و تدوین این اصل به این صورت با اینکه ریاست قوه قضاییه در آن زمان با شورای عالی قضایی بوده، آن است که در زمان تصویب اصل ۱۱۰ ق.ا که مقدم بر اصول مربوط به قوه قضاییه بوده است، هنوز در خصوص ریاست بر قوه قضاییه اصلی به تصویب نرسیده بود و با توجه به مشروح مذاکرات موجود به نظر می‌رسد که در منظر اعضای مجلس بررسی نهایی قانون اساسی، «رئیس دیوان عالی کشور»، رئیس قوه قضاییه است. به همین دلیل نایب‌رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی در مقام پاسخ به این پرسش اعضا که چرا به صورت مشخص نام مقام مذکور ذکر نمی‌شود، می‌گوید: «این اطلاق [عدم ذکر نام سمت عالی‌ترین مقام قضایی] را در اینجا محفوظ نگه داریم تا وقتی که قوه قضاییه تمام شد، بعد اینجا رسماً اسم ببریم. وقتی که در اصول قوه قضاییه مشخص شد که چه کسانی هستند، بعد این عنوان را برمی‌داریم؛ نه مقامات می‌گذاریم، نه مقام می‌گذاریم، صراحت می‌نویسیم نصب فلان فلان. ما ممکن است یک شورای عالی قضایی داشته باشیم مشرف بر تمام مقامات قضایی کشور آن وقت می‌شود «نصب اعضای شورای عالی قضایی کشور» (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۱۰۹، بهشتی)؛ با وجود این، اصل مذکور در نهایت به همین شکل باقی ماند.^۲

وظیفه مذکور در بند ۲ اصل ۱۱۰ ق.ا پس از بازنگری به عبارت «نصب و عزل و قبول استعفا عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» اختصاص یافت. براساس استدلالی که گذشت، جایگزینی مذکور از آنجا که بیانگر جایگاه ریاست قوه قضاییه است، صحیح و منطقی است، چراکه رئیس قوه قضاییه مقام قضایی نیست. از سویی به عقیده برخی از آنجا که «عالی‌ترین مقام قضایی بیانگر سلسله‌مراتب طولی در دستگاه قضایی به لحاظ اداری است، این عنوان تنها در مورد کسی صدق می‌کند که کلیه قضات زیرمجموعه [قوه] قضاییه توسط او منصوب می‌شود و در رأس هرم قوه قضاییه قرار دارد و او کسی جز رئیس قوه قضاییه نیست» (عمید زنجانی، ۱۳۸۷:

۱. همچنین نایب‌رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در پی اصرار برخی اعضا در این خصوص می‌گوید: «هنوز نمی‌دانیم چیست. در فصول مربوط به قوه قضاییه می‌آید و برای اینکه بدانید به چه رأی می‌دهید باید گفت که شما به عالی‌ترین مقام رأی می‌دهید حالا می‌خواهد فرد باشد یا گروه» (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۱۱۱۰-۱۱۰۹).

۲. نایب‌رئیس مجلس بررسی نهایی قانون اساسی در زمان تصویب اصول مربوط به نحوه اداره قوه قضاییه، استدلال می‌کند که عبارت «مقام» در بند ۲ اصل ۱۱۰ ق.ا به معنای یک شخص نیست، بلکه هم شامل «مقام» و هم شامل «مقامات» می‌شود. از این رو نیاز به تغییر عبارت اصل ۱۱۰ ق.ا و تعیین مقامات شورای عالی قضایی که منصوب رهبرند، نیست: «آقایان همان روز بحث کردند و گفتند که مقامات باشد؛ قرار شد مقام را طوری استعمال کنیم که معنای اسم جنس بدهد یعنی یک نفر باشد یا چند نفر» (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۴، ج ۳: ۱۶۰۳).

۳۲۰). بر همین اساس اطلاق عنوان «عالی‌ترین مقام قضایی» بر رئیس قوه قضاییه به‌منظور بیان شأن وی به‌عنوان «بالاترین مقام قوه قضاییه»^۱ است، نه «عالی‌ترین مقام قضایی»؛ چنانکه «شورای عالی قضایی» که پیش از بازنگری قانون اساسی براساس بند ۲ اصل ۱۱۰ ق.ا «عالی‌ترین مقام قضایی» شناخته می‌شد، به‌عنوان «شورا» فاقد «صلاحیت قضاوت» بود. همچنین بر این اساس برخلاف عقیده برخی نویسندگان (پروین و آئینه نگینی، ۱۳۹۴: ۹۵)، عبارت «عالی‌ترین مقام قوه قضاییه» هیچ‌گونه دلالتی بر صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه ندارد. با وجود این براساس ساختار کنونی قوه قضاییه، برخی به‌دلیل ساختار و جایگاه دیوان عالی کشور و رئیس آن در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران و نیز عدم ماهیت قضایی وظایف رئیس قوه قضاییه، رئیس دیوان عالی کشور را «عالی‌ترین مقام قضایی» می‌دانند (هاشمی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۸۰؛ وکیل و عسکری، ۱۳۸۷: ۵۱۸).^۲

۳. توجه به سابقه ریاست بر قوه قضاییه

یکی از نکاتی که در راستای تعیین وظایف رئیس قوه قضاییه به ما یاری می‌رساند، توجه به کارکرد شورای عالی قضایی پیش از بازنگری قانون اساسی است که رئیس قوه قضاییه جایگزین این نهاد شده است. پیش از بازنگری قانون اساسی، شورای عالی قضایی با آنکه به‌عنوان بالاترین مقام قوه قضاییه پیش‌بینی شده بود، از این حیث صلاحیت و شأن قضا نداشت. بر همین اساس می‌توان گفت اعضای شورای بازنگری اصلاً به‌دنبال اعطای چنین صلاحیتی نبوده‌اند. چنانکه یکی از اعضای شورای بازنگری در خصوص کارکرد قضایی شورا مطرح می‌کند، این شورا کارکرد قضایی نداشت و از این‌رو بنا نیست جایگزین این نهاد، یعنی رئیس قوه قضاییه نیز کارکرد قضایی داشته باشد (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۷۳۶-۷۳۷، موسوی خوئینی‌ها). از همین رو، دقت در هدف از بازنگری در قانون اساسی براساس آنچه از مطالبات امام، عملکرد شورای عالی قضایی و مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی دریافت می‌شود، ما را به این نتیجه رهنمون می‌سازد که هدف اصلی بازنگری قانون اساسی در حوزه قوه قضاییه، صرفاً تمرکز بر مدیریت قوه قضاییه به‌دلیل نارسایی‌ها و

۱. برخی نویسندگان با همین مقصود از رئیس قوه قضاییه به‌عنوان «عالی‌ترین مقام قضایی» یاد کرده‌اند (برای نمونه ر.ک: مهرپور، ۱۳۹۳: ۳۵۸). برخی نیز به‌صورت مطلق عنوان «عالی‌ترین مقام قضایی» را قابل انطباق بر رئیس قوه قضاییه دانسته‌اند (برای نمونه ر.ک: عباسی، ۱۳۹۷: ۳۰۸). با توضیحی که در متن گذشت، اطلاق عنوان مذکور در صورتی صحیح است که مقصود «بالاترین مقام قوه قضاییه» باشد.
۲. البته در شورای بازنگری قانون اساسی برخی قائل به این بودند که رئیس دیوان عالی کشور «قاضی القضاة» یا «عالی‌ترین مقام قضایی» نیست. در این خصوص ر.ک: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۷۳۸-۷۳۷، موسوی خوئینی‌ها.

کاستی‌های ناشی از مدیریت شورایی بود، نه اعطای صلاحیت جدید (صلاحیت قضایی) به رئیس قوه قضاییه.

۴. ماهیت «ریاست بر امور قضایی» از سوی رئیس قوه قضاییه و کارکردهای آن

تأمل در اصول قانون اساسی ناظر بر شرایط، اوصاف و وظایف رئیس قوه قضاییه و نیز کشف مراد قانونگذار اساسی با توجه به مشروح مذاکرات تصویب اصول مذکور، براساس ادله ذیل، «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه را منتفی می‌داند و «ریاست/مدیریت بر امور قضایی» قوه قضاییه را به اثبات می‌رساند:

یک. تأمل در عبارت صدر اصل ۱۵۷ ق.ا که «به‌منظور انجام مسئولیت‌های قوه قضاییه در کلیه امور قضایی» یک نفر به‌عنوان رئیس این قوه منصوب می‌شود، ما را به این نکته رهنمون می‌سازد که وظایف رئیس قوه قضاییه نسبت به امور اجرایی، اداری و قضایی قوه قضاییه برخلاف آنچه برخی قائل‌اند (پروین و آئینه نگینی، ۱۳۹۴: ۹۰ و ۱۰۰)، از نوع «مدیریتی» و «ریاستی» است، نه اینکه رئیس قوه قضاییه شخصاً متصدی این امور باشد. بر این اساس اعطای نیابت از سوی ولی فقیه به رئیس قوه قضاییه، نه «تصدی منصب قضا»، که «مدیریت امور قضایی قوه قضاییه» است. در واقع یکی از وظایف رئیس قوه قضاییه، «ریاست بر امور قضایی» قوه و به‌عبارتی «کارکرد قضایی» قوه قضاییه است، نه ریاست «قضایی». با توجه به ماهیت وظایف رئیس قوه قضاییه در اصل ۱۵۸ ق.ا^۱ به این نقطه رهنمون می‌شویم که ماهیت وظایف رئیس قوه قضاییه «ریاستی» است، نه «قضایی».

دو. اثبات عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه در پرتو وظایف پیش‌بینی‌شده برای وی در قانون اساسی مستلزم تبیین دو نکته است:

۱. وظایف رئیس قوه قضاییه در قانون اساسی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول وظایفی است که براساس مطالب بند قبل، ناظر بر مدیریت وی بر قوه قضاییه است. مقصود از این دسته، وظایفی است که در اصل ۱۵۸ ق.ا ذکر شده است.

دسته دیگر وظایفی است که ارتباطی با شأن «مدیریت» رئیس قوه قضاییه بر قوه قضاییه ندارد و تنها از حیث «ریاست» وی بر این قوه بر عهده او نهاده شده است. در حقیقت این

۱. «وظایف رئیس قوه قضاییه به شرح زیر است:

۱- ایجاد تشکیلات لازم در دادگستری به تناسب مسئولیت‌های اصل یکصدوپنجاهوششم.

۲- تهیه لوایح قضایی متناسب با جمهوری اسلامی.

۳- استخدام قضات عادل و شایسته و عزل و نصب آنها و تغییر محل مأموریت و تعیین مشاغل و ترفیع آنان و مانند اینها از امور اداری، طبق قانون.»

وظایف ارتباطی با کارکردها و وظایف قوه قضاییه ندارد و به اعتبار شخصیت حقوقی ریاست قوه قضاییه بر عهده وی گذاشته شده است. برای نمونه، رسیدگی به دارایی رهبر، رئیس جمهور، معاونان رئیس جمهور، وزیران و همسر و فرزندان آنان براساس اصل ۱۴۲ ق.ا و معرفی شش حقوقدان به منظور عضویت در شورای نگهبان به مجلس شورای اسلامی براساس اصل ۹۱ ق.ا از نوع اخیر وظایف رئیس قوه قضاییه‌اند.

بر همین اساس وظایف رئیس قوه قضاییه در قانون اساسی را می‌توان به دو دسته «امور مربوط به قوه قضاییه» و «امور مربوط به غیر قوه قضاییه»^۱ تقسیم کرد. وظایف رئیس قوه قضاییه در «امور مربوط به قوه قضاییه» براساس اصل ۱۵۷ ق.ا مدیریتی و ریاستی بوده و به وظایف «قضایی» (ریاست و مدیریت بر امور قضایی، نه صلاحیت قضا) و «غیر قضایی» (مدیریت امور اجرایی و اداری قوه قضاییه) تقسیم می‌گردد. برخی نویسندگان وظایف رئیس قوه قضاییه در امور مربوط به قوه قضاییه را «قضایی» و وظایف وی در غیر امور مربوط به قوه قضاییه را «غیر قضایی» نام نهاده‌اند.^۲ درحالی که براساس آنچه گذشت و نیز اینکه ماهیت تمامی وظایف رئیس قوه قضاییه در خصوص مسائل مربوط به قوه قضاییه براساس اصل ۱۵۷ ق.ا صرفاً «قضایی» نیست، تقسیم مذکور صحیح و دقیق به نظر نمی‌رسد. برخی دیگر از نویسندگان نیز با تقسیم وظایف رئیس قوه قضاییه به «وظایف مدیریتی»، «وظایف قضایی» و «وظایف دیگر رئیس قوه قضاییه» - که وظیفه اخیر ناظر بر وظایف رئیس قوه قضاییه در امور غیر مربوط به قوه قضاییه است - (مهرپور، ۱۳۹۳: ۳۵۳-۳۵۰)، تا حدی به سمت خلط وظایف رئیس قوه قضاییه پیش رفته‌اند.

۲. نکته دوم در این باره آن است که وظایف پیش‌بینی شده برای رئیس قوه قضاییه در اصل ۱۵۸ ق.ا در راستای انجام مسئولیت‌های مقرر در اصل ۱۵۷ ق.ا انحصاری است. اگرچه برخی نویسندگان «وظایف» مقرر در اصل ۱۵۸ ق.ا را اخص از «صلاحیت‌های» رئیس قوه قضاییه

۱. مقصود از این دسته، اموری است که غیر مرتبط با کارکرد قوه قضاییه است. این دسته وظایف اگرچه از باب ریاست رئیس قوه قضاییه بر این قوه بر عهده او نهاده شده‌اند، اما ارتباطی با وظایف او در خصوص مدیریت بر قوه قضاییه از جهت پیشبرد صحیح امور این قوه ندارد (اصل ۱۵۸ قانون اساسی). برای نمونه وظیفه مقرر شده برای رئیس قوه قضاییه در اصل ۹۱ (معرفی شش حقوقدان به مجلس شورای اسلامی جهت انتخاب برای عضویت در شورای نگهبان)، عضویت در شورای مذکور در اصول ۱۱۱ و ۱۳۱ قانون اساسی و نیز عضویت در شورای عالی امنیت ملی از این دست وظایف‌اند.

۲. ر.ک: جوان آراسته، ۱۳۹۷: ۲۳۷-۲۳۶؛ شعبانی، ۱۳۷۴: ۲۲۲-۲۲۱. نویسندگان مذکور وظایف رئیس قوه قضاییه در بندهای ۱، ۲ و ۳ اصل ۱۵۸، اصول ۱۶۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۶۰، ۱۴۲ و بند ۱۱ اصل ۱۱۰ را از وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه در امور «قضایی» دانسته‌اند. در مقابل، وظایف و اختیارات مذکور در اصول ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۱۱، ۱۳۱، ۹۱، ۱۷۵ و ۱۲۱ را از وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه در امور «غیر قضایی» تلقی کرده‌اند (شعبانی، ۱۳۷۴: ۲۲۲-۲۲۱؛ جوان آراسته، ۱۳۹۷: ۲۳۸-۲۳۶).

مقرر در اصل ۱۵۷ ق.ا می‌دانند و بر همین اساس در نظر آنها «قضاوت» رئیس قوه قضاییه یکی از وظایف و صلاحیت‌های وی می‌باشد (پروین و آئینه نگینی، ۱۳۹۴: ۱۰۰-۹۸)، اما استدلال مذکور صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه:

۱،۲. قانونگذار اساسی در اصل ۱۵۸ ق.ا در مقام بیان وظایف رئیس قوه قضاییه بوده است؛ از این رو دلیلی ندارد که از بیان سایر وظایف رئیس قوه قضاییه - از جمله صلاحیت قضایی وی - سر باز زده باشد.

۲،۲. هنگام تصویب اصل ۱۵۸ ق.ا در شورای بازنگری قانون اساسی، پیشنهاد یکی از اعضا مبنی بر اضافه کردن بندی به این اصل به این شرح که «و هر وظیفه‌ای که طبق قانون به وی محول می‌شود»، با این هدف که وظایف رئیس قوه قضاییه منحصر در موارد مذکور در اصل ۱۵۸ ق.ا نباشد، با مخالفت مواجه شد (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۸۷۷-۸۷۳).^۱ از این رو به نظر می‌رسد قطعاً مقصود اعضای شورا از تصویب اصل ۱۵۸ ق.ا انحصار وظایف رئیس قوه قضاییه بوده، که در این اصل وظیفه «قضاوت» برای وی پیش‌بینی نشده است.

۱،۳. تفسیر شورای نگهبان به‌عنوان مفسر رسمی قانون اساسی از این اصل، مؤید انحصار وظایف رئیس قوه قضاییه مذکور در اصل ۱۵۸ ق.ا است. این شورا در مقام اظهار نظر در خصوص «قانون اصلاح قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸» و «قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴»^۲ نقض آرای مراجع قضایی به استناد مغایرت با خلاف شرع بین^۳ را که می‌توانست از بارزترین مصادیق شئون قضایی رئیس قوه قضاییه باشد، با این استدلال که این مواد «وظیفه‌ای را برای رئیس قوه قضاییه تعیین نموده که در قانون اساسی نیامده»، مغایر با اصل ۱۵۸ ق.ا دانسته است. بر این اساس به نظر می‌رسد در منظر شورای نگهبان نیز اصل مذکور وظایف رئیس قوه قضاییه را به انحصار بیان کرده است، نه به تمثیل.

۳. یکی از مهم‌ترین دلایل اثبات این موضوع، علاوه بر مستندات پیش‌گفته، اصل ۶۱ ق.ا است که مقرر می‌دارد: «اعمال قوه قضاییه به وسیله دادگاه‌های دادگستری است که باید طبق

۱. یکی از اعضا در مخالفت با اضافه کردن این عبارت می‌گوید: «اگر بیاوریم و بگوییم که هر چه را مجلس خواست می‌تواند به اینها واگذار بکند اصلاً این با هدفی که منحصر ساختن مسئولیت‌های رئیس قوه قضاییه است منافات دارد.» (اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹، ج ۲: ۸۷۴، مؤمن).

۲. رک: سامانه جامع نظرات شورای نگهبان به آدرس: nazarat.shora-rc.ir/Forms/firmMosavabat.aspx

۳. با توجه به اینکه عبارت «خلاف بین شرع» در قوانین پیش از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ و عبارت «خلاف شرع بین» نخستین بار در این قانون به کار رفته است، در ادامه متن هر جا سخن از قوانین پیش از قانون آیین دادرسی کیفری است، از «خلاف بین شرع» و هر جا سخن از قانون آیین دادرسی کیفری است، «خلاف شرع بین» استفاده شده است.

موازن اسلامی تشکیل شود و به حل و فصل دعاوی و حفظ حقوق عمومی و گسترش و اجرای عدالت و اقامه حدود الهی بپردازد». بر این اساس از منظر قانون اساسی صلاحیت هیچ مرجعی غیر از دادگاه‌های دادگستری برای ورود قضایی به مسائل پذیرفته و مشروع نیست.

۴. بنابر استدلال برخی، براساس مفاد اصل ۱۵۷ ق.ا. مخاطب مستقیم انجام امور قضایی و قضاوتی در خصوص شکایات و تظلمات، رئیس قوه قضاییه است (پروین و آئینه نگینی، ۱۳۹۴: ۱۰۰). اما در پاسخ علاوه بر آنچه در خصوص عبارت صدر اصل ۱۵۷ ق.ا. و اشعار آن بر «شأن ریاستی» رئیس قوه قضاییه ذکر شد، باید گفت براساس اصل ۱۵۹ ق.ا. «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است». افاده حصر این اصل، یکی دیگر از دلایل «عدم صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه در قانون اساسی است.

نکته شایان توجه ناظر بر دو بند اخیر آن است که از آنجا که براساس اصل ۱۵۹ ق.ا. «تشکیل دادگاه‌ها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است»، در هیچ یک از قوانین ناظر بر تشکیلات دادگستری، به جایگاه رئیس قوه در مجموعه دادگستری اشاره‌ای نشده است. از این رو نمی‌توان رئیس قوه قضاییه را داخل در مجموعه دادگستری دانست.

۵. مقصود از «صلاحیت قضایی» در قانون اساسی که محل توجه نوشته حاضر است، حق ورود در فرایند رسیدگی به دعاوی و در واقع آنچه براساس اصل ۶۱ و ۱۵۹ ق.ا. در صلاحیت دادگاه قرار داده شده است، می‌باشد. در واقع نتیجه پذیرش این مقصود از «صلاحیت قضایی» و مفهوم ریاست رئیس قوه قضاییه بر امور قضایی این قوه، پذیرش صلاحیت رئیس قوه قضاییه در کلیه امور مربوط به قوه قضاییه است که «ماهیت قضایی» ندارد.

بررسی «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه در قوانین عادی

چنانکه با تحلیل و تأمل در اصول قانون اساسی در خصوص اوصاف، شرایط و وظایف رئیس قوه قضاییه گذشت، با وجود رویکرد شورای بازنگری قانون اساسی در تصویب اصول مذکور و نیز ظاهر و روح حاکم بر اصول قانون اساسی مبنی بر عدم «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه، در سطح قوانین عادی با مواردی مواجهیم که به اعطای صلاحیت مذکور به رئیس قوه قضاییه اقدام کرده‌اند.

در ادامه، سیر تقنینی اعطای «صلاحیت قضایی» به رئیس قوه قضاییه براساس روند تصویب قوانین مذکور و اظهارنظرهای شورای نگهبان به‌عنوان مفسر رسمی قانون اساسی بررسی و تحلیل می‌شود.

۱. قانون اصلاح قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸

نخستین قانونی که پس از بازنگری در قانون اساسی به رئیس قوه قضاییه سمت «قضایی» اعطا کرد، «قانون اصلاح قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸» است. چنانکه نمایندگان مجلس در مقام دفاع از این طرح اذعان داشتند، یکی از مواردی که در کار قضایی اخلاص ایجاد می‌کرد، آن بود که رئیس قوه قضاییه در پرونده‌های قضایی که به‌عنوان مأذون از طرف رهبری دستور اجرا و تنفیذ قصاص را صادر می‌کند، در مواردی که رأی را خلاف شرع تشخیص می‌دهد، نه دستور اجرا می‌دهد، نه اینکه به دلیل قطعیت رأی امکان نقض آن را دارد. بر همین اساس نمایندگان مجلس برای حل این مشکل اقدام به اعطای صلاحیت «قضایی» به رئیس قوه قضاییه کردند تا نسبت به نقض رأی اقدام کند و پرونده را برای رسیدگی مجدد به مرجع صالح ارجاع دهد.^۱ البته چنانکه از مباحث مطرح شده در جلسه بررسی این طرح نمایان است، به اذعان معاون حقوقی و امور مجلس وزارت دادگستری، رئیس قوه قضاییه نیز خود معتقد است که «چون من به‌عنوان قاضی نیستم، اختیارات قضایی ندارم»، «بعضاً در دیوان عالی کشور قضات محترم دیوان عالی کشور ایراد می‌گیرند که رئیس قوه قضاییه قاضی نیست و لذا دستور قضایی نمی‌تواند بدهد». ایشان با اینکه در مقام دفاع از پیشنهاد نمایندگان مجلس مباحثی را مطرح کردند، پیشنهادشان به منظور حل مشکل، غیر از اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه و در نتیجه طی کردن فرایندهای قضایی پیش‌بینی شده در قانون جهت حل مسئله بود: «البته پیشنهاد ما در کمیسیون محترم این بود که این به دیوان عالی کشور برود و ایشان از دیوان عالی کشور بخواهند. اما خوب، کمیسیون نهایتاً نظرشان بر این بود که خود رئیس قوه قضاییه این اختیار را داشته باشد که حکمی را که خلاف بین شرع تشخیص داد، نقض بکند و خودشان به مرجع صالحه ارسال بدارند».^۲

با وجود این، شورای نگهبان براساس تفسیر صحیح از قانون اساسی، اعطای صلاحیت «نقض آرای قطعی قضایی ولو به‌جهت مخالفت با شرع» را به‌عنوان یکی از کارکردهای

۱. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۷۸/۹/۲۸ در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی به آدرس: www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat

متن مصوبه اولیه مجلس به این صورت بود: «ماده ۲- ریاست قوه قضاییه سمت قضایی است و هر گاه رئیس قوه قضاییه ضمن بررسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، آن را نقض و جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.»

۲. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۳۷۸/۹/۲۸ در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی به آدرس: www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat

صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، مغایر با قانون اساسی اعلام کرد.^۱ مجلس شورای اسلامی نیز اقدام به رفع ایراد شورای نگهبان کرد و این صلاحیت را به رئیس قوه قضاییه اعطا نکرد.^۲ با این حال عبارت صدر ماده که بیان می‌داشت: «ریاست قوه قضاییه سمت قضایی است»، در متن نهایی قانون باقی ماند که به نظر می‌رسد از نگاه شورای نگهبان گریخته است، چراکه اگر براساس قانون اساسی ریاست قوه قضاییه سمت قضایی می‌بود، نقض آرای قطعی از سوی وی با ایراد مواجه نبود، درحالی‌که شورای نگهبان این امر را واجد ایراد دانست. همچنین به رسمیت شناختن سمت قضایی برای رئیس قوه قضاییه مغایر تفسیر شورای نگهبان از اصل ۱۵۸ ق.ا در خصوص انحصار وظایف رئیس قوه قضاییه است.

۲. قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۰۷/۲۸

برخی مواد قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳ در سال ۱۳۸۱ از سوی مجلس شورای اسلامی بازنگری و اصلاح شد. از جمله این مواد، اصلاح ماده ۱۸ با هدف رسیدگی به اعتراض نسبت به آرای قطعی به جهت مغایرت با «بین قانون یا شرع» بود. در مصوبه اولیه مجلس، شعبی از دیوان عالی کشور با عنوان «شعب تشخیص» با شرایط خاصی پیش بینی شده بود تا ظرف یک ماه از تاریخ ابلاغ رأی، به درخواست تجدیدنظر مذکور رسیدگی کند. براساس این مصوبه، آرای شعب مذکور قطعی بود و درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی به دلیل مغایرت رأی با بین قانون یا شرع تنها یک بار امکان پذیر بود.^۳

شورای نگهبان به مقرر مذکور ایراد گرفت؛ با این بیان که «قید ظرف یک ماه جهت درخواست تجدیدنظر» و نیز «عدم امکان درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی مخالف بین بیش از یک بار» را خلاف موازین شرع تشخیص داد.^۴ مجلس به منظور رفع ایرادات مذکور در نهایت رئیس قوه قضاییه را نیز علاوه بر شعب تشخیص، مرجع درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای خلاف بین شرع تعیین کرد؛ چنانکه تبصه ۲ ماده ۱۸ اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۰۷/۲۸ مقرر می‌دارد:

«تصمیمات یادشده شعبه تشخیص در هر صورت قطعی و غیرقابل اعتراض است مگر آنکه

۱. «ماده دو که وظیفه‌ای را برای رئیس قوه تعیین نموده که در قانون اساسی نیامده، خلاف اصل ۱۵۸ قانون اساسی است» (سامانه جامع نظرات شورای نگهبان به آدرس: nazarat.shora-rc.ir/Forms/frmMosavabat.aspx)

۲. «ماده ۲ - ریاست قوه قضاییه سمت قضائی است و هر گاه رئیس قوه قضاییه ضمن بازرسی، رأی دادگاهی را خلاف بین شرع تشخیص دهد، آن را جهت رسیدگی به مرجع صالح ارجاع خواهد داد.»

۳. متن اولیه در تاریخ ۱۳۸۰/۹/۶ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده بود.

۴. سامانه جامع نظرات شورای نگهبان به آدرس: nazarat.shora-rc.ir/Forms/frmMosavabat.aspx

رئیس قوه قضائیه در هر زمانی و به هر طریقی رأی صادره را خلاف باین شرع تشخیص دهد که در این صورت جهت رسیدگی، به مرجع صالح ارجاع خواهد شد.^۱

نکته شایان توجه با بررسی سیر تقنینی تعیین وظایف قضایی برای رئیس قوه قضائیه آن است که براساس این مقرر، رئیس قوه قضائیه صرفاً مرجع «تشخیص» مغایرت رأی با باین شرع است، نه مرجع نقض رأی.^۱ در واقع رئیس قوه قضائیه باید پس از تأیید مغایرت، پرونده را جهت رسیدگی به شعب تشخیص ارجاع دهد و این شعب هیچ لزومی در تبعیت از نظر رئیس قوه قضائیه در این خصوص ندارند. این وظیفه را می‌توان منطبق بر منطق و روح قانون اساسی در خصوص وظایف رئیس قوه قضائیه در راستای «مدیریت و ریاست بر امور قضایی» به منظور تحقق «حسن جریان امور قضایی» دانست؛ چنانکه یکی از نمایندگان مجلس در جریان تصویب اصلاحات این ماده در مقام توجیه برای تعیین وظیفه مذکور رئیس قوه قضائیه می‌گوید: «ما به انتهای ماده (۱۸) این مطلب را اضافه کردیم که اگر رئیس قوه قضائیه به هر نحو تشخیص داد که حکمی ایراد دارد، می‌تواند براساس وظیفه‌اش عمل کند و پرونده را به مرجع صالحه ارسال کند».^۲

۳. قانون اصلاح ماده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۵/۱۰/۲۴

اصلاح ماده ۱۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در سال ۱۳۸۱ به بی‌ثباتی در اجرای آرای قطعی به دلیل عدم محدودیت زمانی در امکان تجدیدنظرخواهی نسبت به آرای قطعی منجر شده بود. به همین دلیل در سال ۱۳۸۵ نمایندگان اقدام به اصلاح این ماده کردند تا با اعطای صلاحیت به رئیس قوه قضائیه جهت تجویز اعاده دادرسی نسبت به آرای قطعی که مغایر شرع‌اند، آن هم به مدت یک ماه پس از قطعیت رأی^۳، وضعیت موجود را سامان دهند و مشکلات را حل کنند. صدر این ماده‌واحد مقرر می‌دارد:

«آرای غیرقطعی و قابل تجدیدنظر یا فرجام همان است که در قانون آیین دادرسی ذکر

۱. یکی از نمایندگان مجلس در جریان تصویب این ماده می‌گوید: «برای تأمین نظر شورا به رئیس قوه قضائیه اجازه داده شد که در هر زمانی که تشخیص داد حکمی بر خلاف شرع صادر شده بتواند آن حکم و آن پرونده را در هیأت تشخیص مطرح کند.» (مشروح مذاکرات مجلس در تاریخ ۱۳۸۱/۴/۳۰ در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی به آدرس: www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat)

۲. مشروح مذاکرات مجلس در تاریخ ۱۳۸۱/۲/۳ در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی به آدرس: www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat

۳. تبصره ۵ این ماده‌واحد مقرر می‌دارد: «آرای که قبل از لازم‌الاجرا شدن این قانون قطعیت یافته است حداکثر طرف سه ماه و آرای که پس از لازم‌الاجرا شدن این قانون قطعیت خواهد یافت، حداکثر طرف یک ماه از تاریخ قطعیت قابل رسیدگی مجدد مطابق مواد این قانون می‌باشد.»

گردیده، تجدیدنظر یا فرجام‌خواهی طبق مقررات آیین دادرسی مربوط انجام خواهد شد. آرای قطعی دادگاه‌های عمومی و انقلاب، نظامی و دیوان عالی کشور جز از طریق اعاده دادرسی و اعتراض ثالث به نحوی که در قوانین مربوط مقرر گردیده قابل رسیدگی مجدد نیست مگر در مواردی که رأی به تشخیص رئیس قوه قضاییه خلاف باین شرع باشد که در این صورت این تشخیص به‌عنوان یکی از جهات اعاده دادرسی محسوب و پرونده حسب مورد به مرجع صالح برای رسیدگی ارجاع می‌شود.»

براساس این ماده‌واحد، تشخیص رئیس قوه قضاییه مبنی بر مغایرت رأی با باین شرع به منزله پذیرش جهت اعاده دادرسی و تجویز رسیدگی مجدد به پرونده در مرجع صالح است.^۱ در واقع دادگاهی که مجدداً به پرونده رسیدگی می‌کند، لازم نیست از نظر رئیس قوه قضاییه در ماهیت رأی تبعیت کند، بلکه نظر رئیس قوه قضاییه صرفاً در مقام تجویز اعاده دادرسی لازم‌الاتباع است و دادگاه در این موضوع دیگر ورود نخواهد کرد.^۲

۴. قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴

ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ در آخرین مرحله از سیر تحولات تقنینی مربوط به صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه، با نسخ مقررات پیش از خود در این خصوص مقرر داشته است: «در صورتی که رئیس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی را خلاف شرع باین تشخیص دهد، با تجویز اعاده دادرسی، پرونده را به دیوان عالی کشور ارسال تا در شعبی خاص که توسط رئیس قوه قضاییه برای این امر تخصیص می‌یابد رسیدگی و رأی قطعی صادر نماید. شعب خاص مذکور مبنیاً برخلاف شرع باین اعلام شده، رأی قطعی قبلی را نقض و رسیدگی مجدد اعم از شکلی و ماهوی به‌عمل می‌آورند و رأی مقتضی صادر می‌نمایند.»

جالب توجه آنکه، مصوبه اولیه مجلس در خصوص این ماده^۳ که حق قبول اعاده دادرسی و نقض حکم قطعی را به رئیس قوه قضاییه اعطا کرده بود، از این حیث از سوی شورای نگهبان

۱. ر.ک: مشروح مذاکرات مجلس در تاریخ ۱۳۸۵/۱۰/۲۴ در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی به آدرس: www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat

۲. در این خصوص همچنین ر.ک: مشروح مذاکرات مجلس در جریان بررسی طرح تفسیر ماده ۱۸ اصلاحی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تاریخ ۱۳۸۷/۰۹/۱۰ در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی به آدرس: www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat

۳. «در صورتی که رئیس قوه قضاییه رأی قطعی صادره از هریک از مراجع قضایی اعم از حقوقی یا کیفری را خلاف باین شرع تشخیص دهد، با قبول اعاده دادرسی، پرونده را برای رسیدگی به دادگاه هم‌عرض دادگاه صادرکننده حکم قطعی ارجاع می‌دهد.»

خلاف قانون اساسی تشخیص داده شده بود (پژوهشکده شورای نگهبان، ۱۳۹۵: ۱۷۶). به نظر می‌رسد ایراد مذکور از آن حیث است که در قانون اساسی صلاحیت قضایی برای رئیس قوه قضاییه به رسمیت شناخته نشده است. مؤید این دیدگاه، پیشنهاد شورای نگهبان جهت اصلاح ماده مذکور است که مقرر می‌دارد: «پیشنهاد می‌شود که رئیس قوه قضاییه پس از تشخیص امر مبنی برخلاف بین شرع بودن احکام، شعبه یا شعبی از دیوان عالی کشور را که متشکل از قضات مجتهد عادل معتمد وی باشند، برای رسیدگی، تجویز اعاده دادرسی و نقض حکم معین نماید» (پژوهشکده شورای نگهبان، ۱۳۹۵: ۱۷۶). جالب اینجاست که شورای نگهبان حتی «تجویز اعاده دادرسی» را نیز در صلاحیت رئیس قوه قضاییه نمی‌داند.

اما آنچه در نهایت به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید، به نظر می‌رسد تفاوتی با مصوبه اولیه نداشته است؛ چراکه براساس قانون فعلی نیز تشخیص رئیس قوه قضاییه مبنی بر مغایرت رأی قطعی صادرشده با خلاف شرع بین برای شعب دیوان عالی کشور در رسیدگی مجدد به پرونده الزام‌آور است. در واقع «نقض رأی قطعی از سوی رئیس قوه قضاییه» (مصوبه اولیه مجلس) و «الزام شعب به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه» (مصوبه نهایی مجلس) تفاوتی در روند «قضایی سازی وظایف رئیس قوه قضاییه» که خلاف تدابیر قانون اساسی است، ندارد.

۵. برآمد کلام در تحلیل قوانین عادی

بررسی و تحلیل قوانین عادی در خصوص صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه و تأمل در سیر تقنینی آنها و ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک به عنوان مقصد نهایی اراده قانونگذار عادی در اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه ما را به این نتیجه می‌رساند که قضایی سازی وظایف رئیس قوه قضاییه علاوه بر آنکه منطبق بر مفاد و روح قانون اساسی در خصوص وظایف رئیس قوه قضاییه نیست، از منطبق توجیهی کارکردی نیز برخوردار نیست. توضیح مطلب اینک:

۱. چنانکه توضیح داده شد، صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه به معنای اعطای حق هرگونه ورود به فرایند رسیدگی به پرونده‌هاست. به این ترتیب اگر رئیس قوه قضاییه صرفاً با تشخیص آرای خلاف شرع بین پرونده را به مرجع صالح جهت تجویز اعاده دادرسی از سوی مرجع مذکور ارجاع دهد، به معنای صلاحیت قضایی وی نیست، بلکه این موضوع را می‌توان در راستای ایفای وظایف وی به عنوان «ریاست بر امور قضایی قوه قضاییه» و سعی در ایجاد و نظارت بر «حسن جریان امور قضایی» تحلیل کرد.^۱ اما اگر تشخیص رئیس قوه قضاییه مبنی بر

۱. اگرچه برخی این وظیفه رئیس قوه قضاییه را «داری» تلقی کرده‌اند (پورقهرمانی، ۱۳۸۳: ۱۴۲)، این برداشت

مغایرت رأی با خلاف شرع بین به معنای تجویز اعاده دادرسی باشد و مرجع صالح حق ورود به این مسئله را نداشته باشد، هرچند در ماهیت رأی مکلف به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه نباشد، این موضوع به معنای اعطای «صلاحیت قضایی» به رئیس قوه قضاییه است؛ چراکه برخلاف مورد قبل، در این موارد دادگاه ملزم به رسیدگی مجدد به پرونده است.

۲. دقت در نحوه اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه برای نخستین بار در قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۸۱/۰۷/۲۸ گویای آن است که اگرچه این صلاحیت در پاسخ به ایراد شورای نگهبان اعطا شد، فاقد منطق توجیهی است؛ چراکه اعطای این صلاحیت ارتباطی با ایراد شورای نگهبان نداشت. در واقع اعطای صلاحیت «مرجع درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای خلاف بین شرع» به رئیس قوه قضاییه علاوه بر شعب تشخیص دیوان عالی کشور، متناسب با ایراد شورای نگهبان مبنی بر «لزوم فراهم کردن امکان درخواست تجدیدنظر در خصوص آرای قطعی خلاف بین شرع به صورت غیرموقت و دائمی» نبود. به عبارتی مجلس در مقام رفع ایراد شورای نگهبان، به جای دائمی کردن صلاحیت شعب تشخیص در بررسی درخواست تجدیدنظر نسبت به آرای قطعی خلاف بین شرع، اقدام به اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه کرد. این نخستین سنگ بنای اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه بود که در قوانین و اصلاحیه‌های بعدی باقی ماند.

۳. اعطای صلاحیت‌ها و هرگونه اصلاح در فرایند دادرسی باید مبتنی بر منطق ارتقای کارکرد و کارآمدی دستگاه قضایی باشد. با این حال این منطق مسلم در روند اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه در قوانین عادی مشهود نیست. توضیح مطلب آنکه، در مراحل اولیه اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه، این صلاحیت در کنار صلاحیت سایر مراجع قضایی همانند شعب تشخیص دیوان عالی کشور اعطا شد. با این حال اعطای این صلاحیت به رئیس قوه قضاییه با آنکه مغایر قانون اساسی بود، نتیجه عدم کارکرد مطلوب یا نقص کارکردی نهادهای قضایی موجود در راستای تجدیدنظر در آرای قطعی مخالف شرع بین نبوده است. در ادامه این مسیر، شعب دیوان عالی کشور از این فرایند حذف شدند و رئیس قوه قضاییه به تنهایی مرجع تشخیص مغایرت آرای قطعی با شرع بین و تجویز اعاده دادرسی بر این اساس گردید. در این فرایند نیز اگرچه رئیس قوه قضاییه صرفاً مرجع تشخیص مغایرت آرای قطعی با خلاف شرع بین است، اما الزام شعب دیوان عالی کشور در

مغایر با اصل ۱۵۷ ق.ا است، چراکه براساس اصل مذکور باید این وظیفه رئیس قوه قضاییه را از مصادیق «ریاست بر امور قضایی قوه قضاییه» دانست که متفاوت از ریاست بر امور اجرایی و اداری قوه قضاییه است.

۱. ماده ۹۴ قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری مصوب ۱۳۹۲/۰۳/۲۵ نیز با منطبق اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه مقرر می‌دارد: «در صورتی که آرای هیأت عمومی دیوان از سوی رئیس قوه قضاییه خلاف موازین شرع تشخیص داده شود، هیأت عمومی با توجه به نظر رئیس قوه قضاییه تجدیدنظر می‌نماید.»

تجدیدنظر و رسیدگی به این پرونده‌ها به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه در تشخیص خلاف شرع بین بودن با توجه به عدم صلاحیت قضایی رئیس قوه قضاییه محل اشکال است.

نتیجه گیری

۱. «صلاحیت قضایی» رئیس قوه قضاییه به معنای حق ورود در فرایند رسیدگی به دعاوی نه تنها از متن و روح قانون اساسی بر نمی خیزد، بلکه مقصود و مورد توجه قانونگذار اساسی نیز نبوده است. از این رو «ریاست رئیس قوه قضاییه بر امور قضایی این قوه» نه به معنای اعطای صلاحیت قضایی به وی، بلکه با توجه به هدف قانون اساسی مبنی بر کارآمدی نهادها و ساختارها، «نظارت بر حسن اجرای وظایف قضایی ارکان قوه قضاییه» یا به عبارتی «حسن جریان امور قضایی» است.

۲. با آنکه اعطای «صلاحیت قضایی» به رئیس قوه قضاییه برآمده و منطبق بر قانون اساسی نیست، قانونگذار عادی اقدام به اعطای این صلاحیت کرده است. علاوه بر مغایرت مذکور، براساس سیر تصویب این قوانین، اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه مبتنی بر نیاز و با هدف ارتقای کارکرد قوه قضاییه و حل کردن مشکلات قضایی موجود نبوده است.^۱ اعطای این صلاحیت در قوانین عادی در مراحل اولیه به گونه‌ای بوده است که شعب دادگاه‌ها الزامی به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه در تجویز اعاده دادرسی در خصوص احکام قطعی صادر شده دادگاه‌ها نداشتند؛ اما در آخرین اقدام قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ شعب دادگاه ملزم به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه در نقض آرای خلاف شرع بین هستند. علاوه بر این، با آنکه در اولین گام‌های اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه، این مرجع در کنار شعب دادگاه، مرجع تجدیدنظر در خصوص آرای قطعی صادر شده دادگاه‌ها بود، در آخرین اقدام قانونگذار در قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ رئیس قوه قضاییه به‌عنوان «مرجع انحصاری» تشخیص مغایرت آرا با شرع بین تعیین شد.

۳. تشتت آرای شورای نگهبان به‌عنوان مرجع رسمی تفسیر اصول قانون اساسی در خصوص اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه محل نقد است. اگرچه شورای نگهبان در اظهارنظر در خصوص برخی قوانین^۲، امکان «نقض» آرای قطعی توسط رئیس قوه قضاییه را مغایر وظایف و اختیارات او در اصل ۱۵۸ ق.ا دانسته است، موافقت شورا

۱. این مسئله به‌وضوح در مشروح مذاکرات نمایندگان مجلس شورای اسلامی در جریان بررسی طرح تفسیر ماده ۱۸ اصلاحی قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب در تاریخ ۱۳۸۷/۰۹/۱۰ مشهود است.

۲. «قانون اصلاح قانون وظایف و اختیارات رئیس قوه قضاییه مصوب ۱۳۷۸/۱۲/۸» و «قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲/۱۲/۴».

با الزام شعب خاص دیوان عالی کشور (ماده ۴۷۷ ق.آ.د.ک) به تبعیت از نظر رئیس قوه قضاییه در خصوص تجدیدنظر در خصوص آرای قطعی خلاف شرع بین، فاقد منطق توجیهی است؛ از این رو که تفاوتی با نقض رأی توسط رئیس قوه قضاییه ندارد و نتیجه یکسانی در پی دارد.

۳. نکته دیگر اینکه، اگرچه بررسی کارکردهای منفی اعطای صلاحیت قضایی به رئیس قوه قضاییه مورد توجه نوشته حاضر نبوده، اما حتی با نگاه اجمالی به کارکردهای نامطلوب اعطای «صلاحیت قضایی» به رئیس قوه قضاییه در فرایند رسیدگی به دعاوی همچون نقض اعتبار امر مختوم، اطاله دادرسی و نادیده گرفتن استقلال قاضی، می توان قائل بود که اعطای صلاحیت مذکور آن هم به این صورت مراد قانونگذار اساسی بوده است؟

۴. شایان ذکر است که بهتر بود قانونگذار عادی به منظور تجدیدنظر در آرای قطعی خلاف شرع بین از ظرفیت دیوان عالی کشور استفاده می کرد که براساس اصل ۱۶۱ ق.ا. مرجع قضایی ناظر بر اجرای صحیح قوانین در محاکم است. در واقع پیشنهاد می شود شعب خاصی از دیوان عالی کشور با حضور قضات مجتهد بدون دخالت رئیس قوه قضاییه، مسئول «تشخیص» مغایرت آرای قطعی صادرشده با خلاف شرع بین و «تجویز» اعاده دادرسی بر این اساس شوند.

منابع

۱. فارسی

الف) کتابها

۱. اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی (۱۳۶۹)، صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی، چ اول، تهران: اداره تبلیغات و انتشارات.
۲. ----- (۱۳۶۴)، صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ اول، تهران: اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی.
۳. پژوهشکده شورای نگهبان (۱۳۹۵)، قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۹۲ با اصلاحات و الحاقات بعدی در پرتو نظرات شورای نگهبان، چ اول، تهران: پژوهشکده شورای نگهبان.
۴. جوان آراسته، حسین (۱۳۹۷)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، چ اول، قم: دارالحدیث.
۵. خمینی، روح الله (۱۳۷۸)، صحیفه امام، چ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
۶. شعبانی، قاسم (۱۳۷۴)، حقوق اساسی و ساختار حکومت جمهوری اسلامی ایران، چ سوم، تهران: اطلاعات.

۷. عباسی، بیژن (۱۳۹۷)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، چ اول، تهران: دادگستر.
۸. عمید زنجانی، عباسعلی (۱۳۸۷)، *کلیات حقوق اساسی ایران*، چ اول، تهران: مجد.
۹. مهرپور، حسین (۱۳۹۳)، *مختصر حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، چ پنجم، تهران: دادگستر.
۱۰. ورعی، سید جواد (۱۳۸۶)، *مبانی و مستندات قانون اساسی جمهوری اسلامی به روایت قانونگذار*، چ اول، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
۱۱. وکیل، امیرسعد؛ عسکری، پوریا (۱۳۸۷)، *قانون اساسی در نظم حقوقی کنونی*، چ دوم، تهران: مجد.
۱۲. هاشمی، سید محمد (۱۳۸۷)، *حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران*، چ بیستم، تهران: میزان.
۱۳. یزدی، محمد (۱۳۷۵)، *قانون اساسی برای همه*، چ اول، تهران: امیرکبیر.

ب) مقالات

۱۴. پروین، خیرالله؛ آئینه نگینی، حسین (۱۳۹۴)، «شأن قضایی رئیس قوه قضاییه؛ از نفی تا اثبات»، *دوفصلنامه دانش حقوق عمومی*، سال چهارم، ش ۱۲، ص ۸۹-۱۱۲.
۱۵. پورقهرمانی، بابک (۱۳۸۳)، «تجدیدنظرخواهی رئیس قوه قضاییه از آرای محاکم»، *فقه و حقوق*، سال اول، ش ۳، ص ۱۴۷-۱۳۱.

ج) سایت

۱۶. مشروح مذاکرات مجلس شورای اسلامی در سایت کتابخانه مجلس شورای اسلامی به آدرس: www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat
۱۷. اظهارنظرات شورای نگهبان در خصوص قوانین مصوب مجلس شورای اسلامی در سایت سامانه جامع نظرات شورای نگهبان به آدرس: nazarat.shora-rc.ir/Forms/frmMosavabat.aspx

۲. عربی

الف) کتابها

۱. عاملی، زین‌الدین بن علی (۱۴۱۰ق)، *الروضه البهیه فی شرح اللمعه الدمشقیه*، چ اول، قم: کتابفروشی داوری.
۲. نجفی، محمدحسن (۱۴۰۴ق)، *جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام*، چ هفتم، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

A) Websites

18. nazarat.shora-rc.ir/Forms/frmMosavabat.aspx
19. www.ical.ir/fa/MashroohMozakerat